

اشک‌ها و لبخندها

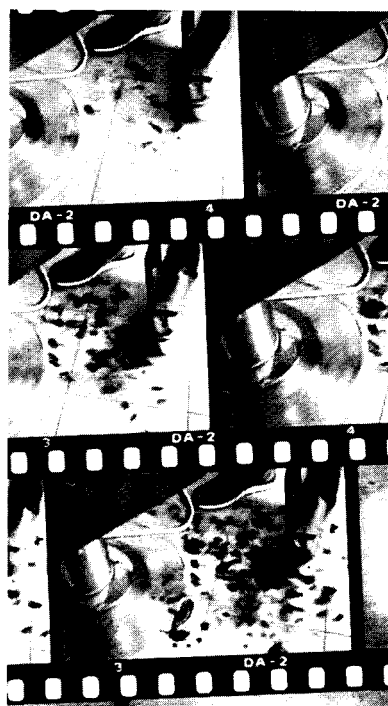
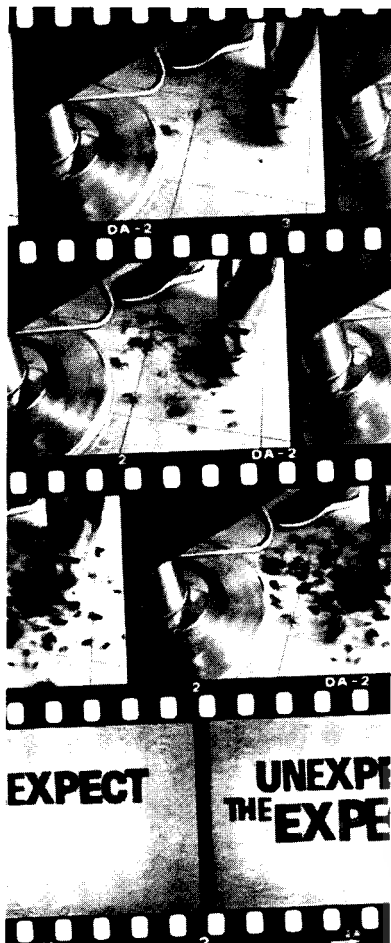
جشنواره‌های خارجی در آینه‌ی سینمای ایران

محمد رضا لطفی

به این چند جمله دقت کنید: افتخارات سینمای ایران در جشنواره‌های خارجی به قدری زیاد است که نام ایران را در دنیا بر سر زبان‌ها انداخته است. فیلم‌های راه‌یافته به جشنواره‌های خارجی به قدری اعتبار کسب کرده‌اند که اکنون هر جشنواره‌ی برای بالا بردن کلاس خود التماس فیلم‌های ایرانی را می‌کند. آن قدر که فیلم‌های ایرانی نام کشور ایران را در دنیا بر سر زبان‌ها انداخته‌اند در حالت عادی برای چنین تبلیغی نیاز به بودجه‌ی معادل درآمد یک سال نفت کشور بود. دیگر زمان آن است که بگوییم حضور فیلم‌های ایرانی باعث اعتبار جشنواره‌های خارجی می‌گردد، نه جشنواره‌های خارجی باعث اعتبار فیلم‌های ایرانی. اکنون به این چند جمله توجه کنید: تمام فیلم‌های ایرانی راه‌یافته به جشنواره‌های خارجی سیاه‌نمایی است و باعث تبلیغات منفی می‌گردد.

این که شخصی با نشان دادن تصاویر فقر و بدبختی از مردم ایران کسب درآمد کند به کشور خود خیانت کرده است. گول جشنواره‌های خارجی و جوایز آن را نباید بخوریم، این‌ها همه بازی‌های سیاسی است. آیا تا به حال فکر کرده‌ایم که چرا خارجی‌ها فقط فیلم‌هایی را که در آن مردم ایران را بدبخت و بیچاره نشان می‌دهند بزرگ می‌کنند و به آن جایزه می‌دهند؟

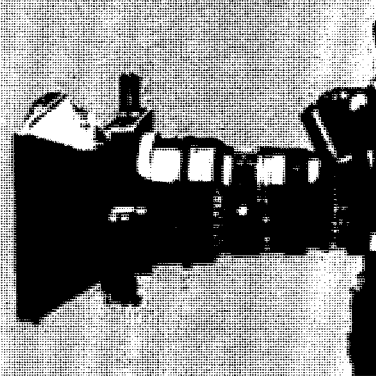
استفاده از اصطلاح «دو روی سکه» برای پدیده‌ی حضور فیلم‌های ایرانی در جشنواره‌های خارجی یک مصداق بارز است. سال‌ها پیش و در اوایل دهه‌ی ۷۰ در سینمای ایران با راه افتادن موج جدیدی به نام فیلم‌های هنری و کسب یکی - دو جایزه‌ی بزرگ در جشنواره‌های جهانی توسط فیلم‌های ایرانی کم‌کم بحث حضور فیلم‌های ایرانی در جشنواره‌های خارجی شکل گرفت و جدی گردید هرچند که تا قبل از آن هم فیلم‌های به اصطلاح هنری در کشور ساخته می‌شد که سردمدار آن افرادی مانند «سهراب شهید ثالث، عباس کیارستمی و امیر نادری» بودند، اما در آن زمان این نوع فیلم‌ها و حضور در جشنواره‌های خارجی آن چنان که امروزه شاهد آن هستیم تبدیل به یک بحث داغ نگردیده بود، اما با شکل گرفتن این جریان و پیدا شدن کارگردانان جوانی که دیگر به فکر اکران فیلم‌هایشان در سینماها نبودند و فقط به جشنواره‌های خارجی و کسب اعتبار و درآمد در



آن سوی مرزها می‌اندیشیدند، این جریان حالتی نیمه‌رسمی به خود گرفت. اما جالب است بدانید که این پدیده در همان آغاز راه چنان جنجالی به راه انداخت که همه‌ی دست‌اندرکاران سینما را به دو گروه تقسیم کرد: گروهی که به شدت موافق این پدیده بودند و آن را یک افتخار بزرگ و یک گام بلند رو به جلو برای سینمای ایران به حساب می‌آوردند و گروه دیگر متشکل از افرادی بود که به شدت مخالف این قضیه بودند و اعتقاد داشتند که خارجی‌ها در حال سوءاستفاده از سینماگران ایرانی هستند و با علم به این موضوع و فریفتن فیلمسازان ایران و پهن کردن فرش‌های قرمز تنها فیلم‌هایی را بزرگ می‌کنند که در آن ایران را کشوری بدبخت و فقیر نشان می‌دهد.

هر دوی این گروه‌ها به شدت بر اعتقادات خود پافشاری داشتند و در این میان هیچ گروهی را نمی‌توانستیم پیدا کنیم که عقیده‌ی نرم‌تر و معتدل‌تر داشته باشند و این یعنی دو روی سکه! اگر بخواهیم این پدیده را ریشه‌یابی کنیم، در ابتدا باید به مسایل حواشی بسیاری بپردازیم و آن‌ها را مورد ارزیابی قرار دهیم، اما چیزی که واضح است این است که در این مورد هم مسئولان و مدیران سینمایی و فرهنگی ما در هیچ

International Student Film Festival

October 13th 12-5pm ★ Part
features films from around the world

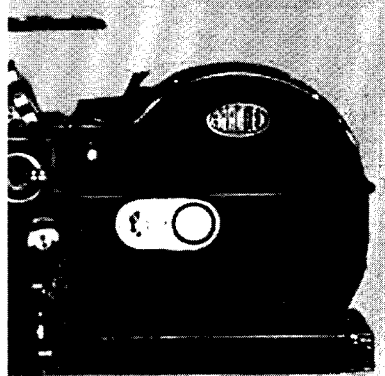
THE VELVET WORLD MUSEUM

Perform

VCU in PERU

the VCU Grace Street Festival

visit our website for more info



SPONSORED BY GUITAR CENTER

ances Bv

مقطعی نظری شفاف و روشن از خود ارایه ندادند و همیشه این ابهام وجود داشت که مسئولان سینمایی در نهایت موافق حضور فیلم‌های هنری در جشنواره‌های خارجی هستند یا نه!

این‌طور که از شواهد برمی‌آید دلیل این عدم اظهار نظر قاطعانه چیزی نیست جز نبود شناخت از واژه‌ی سینما، چیزی که متأسفانه هنوز هم که هنوز است نه تنها مسئولان، بلکه بسیاری از سینماگران هم با آن آشنایی ندارند و همین موضوع باعث اختلاف نظر شدید میان آن‌ها پیرامون جشنواره‌های خارجی گردیده است.

وقتی صحبت از شعر، نقاشی، مجسمه‌سازی و ... می‌کنیم حتی عوام مردم بلافاصله پیشوند هنر را در کنار این اسامی قرار می‌دهند و از آن‌ها به عنوان هنری سرشار از احساس یاد می‌کنند، اما در مورد سینما و تا حدی موسیقی نمی‌توان از واژه‌ی هنر صرف یاد کرد و این‌جاست که می‌گوییم هنر / صنعت سینما و این سرآغاز بیش‌تر مشکلات است. این که سینما یک هنر است یا یک صنعت مسئله‌ی است که سال‌هاست تئوری‌پردازان سینمای ما با آن کلنجار می‌روند و درباره‌ی آن بحث می‌کنند، اما هنوز هم که هنوز است پاسخی روشن برای آن پیدا نکرده‌اند.

چه بخواهیم و چه نخواهیم دامنه‌ی سینما آن‌قدر گسترده و وسیع است که مرزبندی در آن به راحتی صورت نمی‌گیرد. به عنوان مثال اگر در دنیای موسیقی کم‌تر شاهد این درگیری‌ها هستیم به این علت است که دامنه‌ی آن تا حدی مشخص و روشن است؛ برای مثال هیچ کس در یک مراسم عروسی باخ و بتهوون گوش نمی‌دهد و یا مثلاً هیچ کس در لحظات رومانتیک و آرام‌بخش زندگی‌اش، موزیک جاز نمی‌گذارد و ...

اما در مورد سینما موضوع بسیار پیچیده‌تر از آن است که به راحتی بتوان برایش مرزبندی قایل شد و آن را تفکیک کرد. مسئله‌ی هنر بودن یا صنعت بودن سینما موضوعی است که کشورهایی مثل آمریکا و هند از آن عبور و تکلیف خود را با آن مشخص کرده‌اند، مسئله‌ی که هنوز هم حتی سینمای اروپا نتوانسته به‌طور کامل خود را از آن رها سازد. شاید اکنون این پرسش مطرح شود که موضوع هنر یا صنعت بودن سینما چه ارتباطی با حضور فیلم‌های ایرانی در جشنواره‌های خارجی دارد؟ اما اتفاقاً به عقیده‌ی نگارنده نکته‌ی مهم، ظریف و جای‌مانده از بحث درست در همین عدم شناخت پنهان است. به این نکته دقت داشته باشید

که الگوی رفتاری سینمای ایران بیش از پیش به سینمای اروپا شباهت دارد و تفکرات ما در سینما تا حد زیادی به سینمای اروپا شبیه است و همین علت باعث می‌گردد که اکثر جوایز کسب‌شده در جشنواره‌های بین‌المللی و خارجی از قاره‌ی اروپا قدم به داخل خاک ایران بگذارند و با اندکی دقت می‌توان به این نکته پی برد که تعداد جوایز مهم و معتبری که سینمای ایران از قاره‌ی اروپا کسب کرده از مجموع جوایز معتبر قاره‌های دیگر مثل آمریکا و آسیا بیش‌تر است. این مهم مسئله‌ی است که پیرامون آن می‌توان بسیار بحث کرد و در باب آن قلم‌فرسایی نمود، اما از این بحث می‌توان به این نکته رسید که همان‌طور که ذکر گردید سینمای اروپا نیز هم‌چنان تا حدی گرفتار مرزبندی برای پدیده‌ی سینما به عنوان هنر صرف و یا صنعت بودن است، هرچند که آن‌ها تا حد بسیار زیادی از ما جلوتر هستند.

اکنون پرسش این‌جاست که به‌راستی چه رازی در فیلم‌های ایرانی نهفته است که جشنواره‌های خارجی تا این حد از آن‌ها استقبال می‌کنند و جالب آن که مخاطبان داخلی غالباً علاقه‌ی به دیدن این آثار ندارند؟ آیا واقعاً جریان‌های مخرب سیاسی در این کار دست دارند؟ آیا واقعاً خارجی‌ها قصد تبلیغات منفی علیه ایران را دارند و به فیلم‌هایی که تصویری زشت از کشورمان ارایه می‌دهند، جایزه می‌دهند؟

آیا تمام این افکار منفی نتیجه‌ی توهامات دایی‌جان ناپلئونی ماست و این جوایز واقعاً به اعتبار سینمای ایران در دنیا می‌افزاید؟

آیا این موفقیت‌ها را واقعاً باید به فال نیک بگیریم و به آن‌ها افتخار کنیم؟

دادن پاسخی محکم و قاطعانه برای این پرسش‌ها کمی دشوار است، چرا که به هر حال یک‌طرف ماجرا در دستان جشنواره‌های خارجی قرار دارد و به روشنی نمی‌توان افکار آن‌ها را شناسایی کرد، اما با بررسی جوانب و نگاهی به فیلم‌های ایرانی راه‌یافته به جشنواره‌های خارجی و مقایسه‌ی آن‌ها با سایر فیلم‌های این جشنواره‌ها تا حد زیادی می‌توان پاسخ این پرسش‌ها را پیدا کرد. در گام نخست از یاد نبریم که عده‌ی وجود دارند که معتقدند سینما بیش از آن که صنعت و تکنیک باشد یک هنر صرف است و دامنه‌ی این افراد نه در ایران که در تمام دنیا و به‌خصوص اروپا گسترده است. این افراد چه کسانی هستند؟ همان‌هایی که ما از آن‌ها با نام مخاطب خاص یاد می‌کنیم و اکثراً هنرمندان، منتقدان، دانشجویان و علاقه‌مندان جدی سینما این اقشار را تشکیل می‌دهند که در مقایسه با تماشاگران کل این سینما شاید چیزی حدود پنج درصد را در بر بگیرند. اما نکته‌ی مهم‌تر این که مطلوب این افراد سینما تک‌ها و جشنواره‌هاست و از نظر این افراد، معنای واقعی سینما آن چیزی نیست که هالیوود به خورد مردم جهان می‌دهد.

پس جای شک و شبهه نیست که چرا فیلم‌های تجاری ما و به اصطلاح شیک و سانتی‌مانتالیسم ایرانی راه به جشنواره‌های خارجی پیدا نمی‌کند (این قاعده فقط مختص کشور ما نیست)، اما اکنون با نگاهی به دیگر فیلم‌های راه‌یافته به این جشنواره‌های بین‌المللی به نکته‌ی جالبی پی می‌بریم و آن، این که بیش‌تر فیلم‌های ستایش‌شده‌ی هنری که از کشورهای آمریکایی و اروپایی قدم به داخل جشنواره‌ها می‌گذارند، حاوی مضامینی لطیف و انسانی و تأثیرگذار هستند که در آن‌ها کم‌تر شاهد فقر و بدبختی و نمایش بیچارگی هستیم، اما در سویی دیگر غالب فیلم‌های حاضر در این جشنواره‌ها که متعلق به کشورهای جهان سومی و یا در حال توسعه هستند، داستانی برگرفته از قشر تهیدست و بدبخت را به نمایش می‌گذارند و این همان نکته‌ی است که می‌توان روی آن انگشت گذارد.

به‌راستی چرا بیش‌تر فیلم‌های ایرانی و کشورهای شبیه به ایران که در آن تصاویری سیاه و بدبخت از جامعه‌شان را به نمایش می‌گذارند در جشنواره‌های بین‌المللی جوایز را درو می‌کنند؟ به اعتقاد نگارنده پاسخ روشن و واضح است.

این جشنواره‌ها و مدیران و سیاستگذاران این جشنواره‌ها نیستند که از ما و سینمای ایران سوءاستفاده می‌کنند، بلکه این ما هستیم که از آن‌ها استفاده و به عبارت بهتر سوءاستفاده می‌کنیم. متأسفانه این سینماگران و کارگردانان ایرانی هستند که در به‌در دنبال آن می‌گردند که ببینند فلان جشنواره به چه موضوع‌هایی بها می‌دهد و آن‌ها هم فیلمی ساده و ارزان بسازند و به اسم فیلم هنری برای آن کارناوال راه بیندازند و فیلم را در دور دنیا بچرخانند و از این چرخایش چند دلاری سود به جیب زنند. این وضعیت توهم و بزرگ‌نمایی نیست که درست عین واقعیت است و کسانی که باید بدانند، واقعیت آن را می‌دانند. آری! این وضعیت چنان باب گردید که عده‌ی کورکورانه و با تقلید از روی سایر فیلم‌های موفق در جشنواره‌ها به چنان ثروتی دست یافتند که اکنون بهترین خانه‌ها را در بهترین نقطه‌ی شهر در برج‌های معروف دارند. اما این رویه در مدتی نه چندان کوتاه به چنان قهقرایی کشیده شد که به‌ناگهان زنگ خطر به صدا درآمد و خیلی زود بساط این عیش و نوش‌های جشنواره‌ی تا حدی برچیده شد و دیگر جشنواره‌های مهم و معتبر خارجی مانند گذشته برای نمایش فیلم‌های ایرانی از

خود اشتیاق نشان نمی‌دادند. اما اجازه بدهید ببینیم چه شد که این‌گونه گردید؟! همان‌طور که ذکر شد این بعضی از سینماگران ما بودند که با سوءاستفاده از سیاست‌های بعضی از جشنواره‌ها با فیلم‌های سیاه و نمایش مردمی فقیر و بدبخت عازم یکنه‌ی دنیا شدند و با چمدان‌های پر دلار به میهن بازگشتند. اما سرنخ این ماجرا در ایران از کجا آغاز گردید؟

شاید به نوعی باید آغازگر موج نو و بنیانگذار سینمای به‌اصطلاح هنری در ایران را «داریوش مهرجویی» و سهراب شهیدثالث بدانیم که در فضای پرفدورت فیلمفارسی، پیش از انقلاب راهی را آغاز کردند که سال‌ها بعد به این جشنواره‌ها و جایزه‌ها و بحث‌های امروزه ختم گردید. در آن زمان این دو فیلمساز و بعد از آن‌ها هم یکی - دو نفر دیگر با ساخت آثار متفاوت به‌شدت جریان‌ساز دست به تولید فیلم‌هایی کم‌خرج، سبک، کم‌پرسوناژ اما شدیداً با‌معنا و پرمفهوم زدند که همان‌طور که پیش‌بینی می‌شد در داخل کشور با استقبال اندکی مواجه گردیدند و تماشاگران عادی آن‌چنان که باید و شاید به این فیلم‌ها روی خوش نشان ندادند، اما در عوض این آثار باعث شدند تا سینمای ایران به آن سوی مرزها راه پیدا کند و صاحب چند جایزه‌ی بین‌المللی گردد.

تا پیش از انقلاب، ساخت این نوع فیلم‌ها کم و بیش ادامه داشت که مطرح‌ترین آن‌ها «گاو» و «طبیعت بیجان» است که همان‌طور که می‌بینید موضوع و فضای این فیلم‌ها در محیطی خارج از شهر و در میان مردمانی فقیر می‌گذرد، اما نه برای ارضای سلیقه‌ی فلان جشنواره بلکه با جهان‌بینی که در خدمت فیلم گرفته شده بود و بدین ترتیب نطفه‌ی فیلم‌های هنری و جشنواره‌ی‌پسند ایران با این نوع فیلم‌ها شکل می‌گیرد.

به هر روی با آن‌که شکل‌گیری فیلم‌های هنری در سینمای ایران به پیش از انقلاب بازمی‌گردد اما هیچ‌گاه حضور در جشنواره‌های خارجی و ساخت این نوع فیلم‌ها تبدیل به یک موج جریان‌ساز نگردید.

با پیروزی انقلاب اسلامی، سینمای ایران به کلی دگرگون شد که البته تغییرات آن در این مقال نمی‌گنجد، اما به هر روی نگاه دنیا و جهانیان به ایران عوض شد و همه مشتاق بودند تا ببینند محصول سینمای جمهوری اسلامی ایران چیست و به همین جهت حساسیت‌ها بالا رفت.

شاید امیر نادری و موفقیت چشمگیر فیلم «دونده»



RN
M

به‌راستی چرا بیش‌تر فیلم‌های ایرانی و کشورهای شبیه به ایران که در آن تصاویری سیاه و بدبخت از جامعه‌شان را به نمایش می‌گذارند در جشنواره‌های بین‌المللی جوایز را درو می‌کنند؟ به اعتقاد نگارنده پاسخ روشن و واضح است



در سال ۱۳۶۴ به نوعی سرآغاز جدی حضور سینمای ایران در جشنواره‌های جهانی به حساب آید. فیلمی که در آن هم فیلمساز برای بیان اندیشه‌ی خود به سراغ مردم فقیر و تهیدست رفته است. بعد از آن هم در سال ۱۳۶۸ سینمای ایران در جشنواره‌های جهانی شروع به درخشش کرد، اما این موج بنا به دلایلی که در ادامه‌ی مقاله ذکر خواهیم کرد فروکش کرد تا در سال ۱۳۷۱ بار دیگر مطرح‌ترین چهره‌ی بین‌المللی سینمای ایران یعنی عباس کیارستمی با فیلم «زندگی و دیگر هیچ» نام ایران و سینمای ایران را بر سر زبان‌ها انداخت.

نخستین حضور سینمای ایران در بخش مسابقه‌ی جشنواره‌ی کن در سال ۱۳۷۳ با فیلم «زیر درختان زیتون» و دریافت دوربین طلایی جشنواره‌ی کن توسط «جعفر پناهی» با فیلم «بادکنک سفید» در سال بعد شروعی بود برای آغاز یک موج جدید و یا بهتر است بگوییم هجوم یک موج جدید. موج و یا جریانی که با دریافت نخل طلای کن توسط «طعم گیلاس» در سال ۱۳۷۶ آغاز گردید و با حضور «بچه‌های آسمان» در میان پنج نامزد دریافت اسکار در سال ۱۳۷۷ به اوج خود رسید؛ درست در زمانی که سینمای ایران به واسطه‌ی افرادی مانند امیر نادری، عباس کیارستمی، «مجید مجیدی» و ... در اوج شکوفایی بین‌المللی قرار گرفته بود و از سوی دیگر در ایران با افزایش چشمگیر

جوانان تحصیلکرده و علاقه‌مند به فیلمسازی روبه‌رو شده بودیم و هم‌چنین سیاست‌های دولت به سمتی سوق داده شده بود که سینما به دست بخش خصوصی سپرده شود و فیلم‌ها با سرمایه‌های تهیه‌کنندگان خصوصی تولید گردند و پرواضح است که در چنین دورانی همیشه ورود به عرصه‌ی سینما سخت می‌گردد.

آری! به همین جهت بود که بسیاری از جوانان جویای نام و علاقه‌مند به فیلمسازی تصمیم گرفتند تا به سمت ساخت فیلم‌هایی جمع و جور و کم‌هزینه بروند و برای آن که از قبل می‌دانستند که آثارشان در مافیای قدرتمند اکران جایی برای نمایش پیدا نخواهد کرد و حتی در صورت نمایش استقبالی از آن نمی‌شود، نوک پیکان را به سمت جشنواره‌های خارجی سوق دادند. اما آن‌ها مثل کیارستمی و مجیدی و ... صاحب نام و اعتبار و آوازه نبودند. پس بهترین راهکار برای کسب افتخار و اعتبار تحلیل فیلم‌های امتحان پس داده و موفق است که در نتیجه‌ی این کار سلاطین جشنواره‌های خارجی هم به دست می‌آید و ...

و یکی از عناصر موجود در اکثر فیلم‌های موفق بردن دوربین به میان اقشار فقیر و نمایش زندگی آن‌هاست!

بدین ترتیب اکثر جوانان جویای نام به سرعت دست به تولید آثاری با مضامین تلخ و تیره زدند. اما به‌راستی با این که اکثر این فیلم‌ها دوربین را به میان مردم فقیر برده است، اما آیا واقعاً آثاری مثل بچه‌های آسمان، طعم گیلاس، «زمانی برای مستی اسب‌ها»، بادکنک سفید و ... نمایش فقر و بدبختی و بیچارگی مردم ایران است؟ اما متأسفانه برخی از فیلمسازان کپی‌کار آن‌قدر کورکورانه از روی دست افرادی مثل کیارستمی و مجیدی و پناهی نگاه کردند تا در نهایت کار به افترض کشیده شد و آثار تولیدشده به حدی نازل گردید که صدای یکی از مدیران جشنواره‌ی کن بلند شد و رسماً در یک اعلام نظر بیان کرد که به عقیده‌ی وی فیلم‌های ایرانی سینما به حساب نمی‌آید (!) و به این ترتیب روز به روز از میزان علاقه و عطش جشنواره‌های خارجی برای حضور فیلم‌های ایرانی در جشنواره‌های خارجی کاسته شد.

در کمال تأسف فیلمسازان جوان و جویای نام ایرانی که می‌خواستند ره صدساله را در یک شب طی کنند و فرش‌های قرمز پهن‌شده در زیر پاهایشان آن‌ها را مست کرده بود، به جای استفاده‌ی درست از این فرصت طلایی با ساخت آثاری که کپی دست‌چند فیلم‌های افرادی مثل کیارستمی به حساب می‌آمدند با این تصور که

هر چه بیش‌تر بدبختی نشان دهند، بیش‌تر جایزه دریافت می‌کنند به بیراهه رفتند. البته در این میان بودند جوانانی که در کمال هوشیاری به جای تقلید کورکورانه برای خود اعتباری ماندگار کسب کردند که بارزترین مثال آن «بهمن قبادی» است. اما در سوی دیگر باید به این نکته توجه داشت که جشنواره‌های معتبر خارجی و خصوصاً اروپایی به‌شدت بر روی موج قرار دارند و هر چند سال یک بار به سمت موضوع و یا کشوری گرایش پیدا می‌کنند. زمانی سینمای ژاپن، زمانی سینمای روسیه، زمانی سینمای ایران، زمانی موضوعاتی مرتبط با افغانستان، زمانی موضوعاتی مرتبط با عراق و یا کردستان و ...

و همان‌طور که می‌بینید این آگراندیسمان موضوعی و یا منطقه‌ی خیلی زود و پس از چند سال جای خود را به دیگری می‌دهد و درست زمانی که آثار به‌اصطلاح هنری و جشنواره‌ی‌پسند سینمای ایران به نازل‌ترین سطح کیفی خود رسیده بود در اروپا و جشنواره‌های معتبر هم موج سینمای ایران آخرین روزهای عمر خود را سپری می‌کرد و این تلاقی دو اتفاق باعث گردید تا در کشور خودمان کلافی سردرگم به وجود بیاید. اما به‌تازگی اتفاقی شکل گرفته است که اگر سینمای ایران بتواند هوشمندانه از آن استفاده کند و مجدداً مانند دوره‌ی قبلی به بیراهه کشیده نشود، امید آن می‌رود که بار دیگر نام سینمای ایران در مجامع بین‌المللی بر سر زبان‌ها بیفتد. چیز زیادی نمی‌گوییم و فقط توجه شما خوانندگان را به این چند فیلمی که توانستند در این دو - سه‌ساله جوایز بسیار معتبری کسب کنند، جلب می‌کنم: «چهارشنبه‌سوری»، آواز گنجشک‌ها، به همین سادگی، دربار‌ی الی ...» تماماً متوجه منظورم شده‌اید! این بار سینمای ایران در حال تصاحب کردن جوایز بین‌المللی با فیلم‌هایی است که همگی قصه، چارچوب و ریتم دارند و نشانی از فقر و بدبختی در آن‌ها نیست، میزانشن و کارگردانی در آن‌ها موج می‌زند و ...

آثاری که نه به خاطر ریتم کند و آرایه‌ی هر چیز مخاطب‌گریزی به اسم آوانگارد و هنری بلکه اتفاقاً به خاطر بازی‌ها، کارگردانی، میزانشن‌ها و قصه‌های محکم مورد پسند جشنواره‌ها قرار می‌گیرند. آثاری که همگی با استقبال انبوه مخاطب عام هم مواجه شده‌اند. به نظر شما این اتفاق کوچکی است که در حال شکل‌گیری است؟ قطعاً پاسخ منفی است و باید آن را به فال نیک بگیریم، اما صمیمانه آرزو می‌کنیم که این بار مثل دفعه‌ی قبل نشود! ■